

امکان سنجی اثبات قذف از گذرگاه شهادت ثانوی: نگاهی به نظام حقوقی ایران، فقه شیعه و اهل سنت

سیدمهدی میرداداشی**

احسان سلطانیان نژاد***

علی اکبر فرح زادی*

علی کشاورز***

چکیده

اثبات قذف به وسیله شهادت بر شهادت (شهادت ثانوی) در فقه شیعه و اهل سنت اختلافی است. همچنین مبانی ذکر شده میان قائلان به پذیرش بعضاً متفاوت است. این تفاوت مبانی و عدم تبعیت اثر از مبنا وارد قوانین جاری نیز شده که هدف پژوهش جاری رفع ابهام از این دوگانگی در لسان مقنن است. با بررسی که به روش توصیفی - تحلیلی در مطالعات فقهی به عنوان خاستگاه قوانین ماهوی و بررسی تطبیقی آن با مشهور در فقه اهل سنت صورت گرفت، ظاهر ماده ۱۸۹ ق.م.ا. مبنی بر عدم قدرت اثباتی شهادت بر شهادت در حد قذف با مبنای آن در ماده ۲۵۵ قانون مذکور مبنی بر حق الناس مطلق بودن حد قذف و اطلاق ماده ۲۳۱ ق.آ.د.م. مبنی بر اثبات کلیه دعاوی که جنبه حق الناسی دارند به وسیله شهادت بر شهادت، متعارض تشخیص داده شد که در کاربست این تعارض، به دنبال ارائه پاسخ به این پرسش هستیم که حد قذف با شهادت بر شهادت قابلیت اثبات دارد یا نه؟ با بررسی قوانین و بنیادهای فقه اسلامی در مطلب جاری، می توان متوجه ترجیح نظر مبتنی بر نفوذ شهادت ثانوی در اثبات قذف در کنار اسقاط تمامی حدود یا آن شد. در نهایت به استناد تبعیت حکم از مبنا و حکمت قلمرو موضوعی اثبات دعاوی و آنچه که از دلایل فقهی شیعه و اهل سنت از جمله حجیت ادله باب، حمایت از فرد محصن، ترجیح جانب حق الناسی قذف، رفع انسداد اثبات و استفاده از ملاک اثبات قصاص به وسیله شهادت ثانوی به دست آمد، نظریه مبتنی بر اثبات قذف به وسیله شهادت بر شهادت به عنوان یافته برگزیده این پژوهش در نظر گرفته شد. از این رو اصلاح مواد ۲۵۵ و ۱۸۹ ق.م.ا. در انتها پیشنهاد می شود.

واژگان کلیدی: تعزیر، حد قذف، حق الناس، حق الله، شهادت بر شهادت.

* دانشیار و عضو هیات علمی دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری دادگستری، تهران، ایران.

farahzadi@ujas.ac.ir

mirdadashim@yahoo.com

**استادیار و مدیر گروه حقوق آزاد اسلامی واحد قم، قم، ایران.

*** بورسیه حقوق اسناد و قراردادهای تجاری دانشگاه علوم قضایی / دانش آموخته حقوق خصوصی آزاد اسلامی علوم و تحقیقات (قم)، قم، ایران. (نویسنده مسئول)

ali.keshavarzghaza26@gmail.com

*** کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک، اراک، ایران.

soltani.lawyer65@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۹/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۶/۱۴

سرآغاز

در مورد شهادت بر شهادت بر اساس آنچه در فقه اسلام و نظام قانونی ایران شهرت یافته، این است که حقوق الناس را می‌توان با شهادت بر شهادت اثبات کرد، ولی حدود را نمی‌توان با شهادت بر شهادت اثبات کرد، زیرا رعایت احتیاط و عدم تضییع حقوق دیگران ملازمه‌ای با عدم پذیرش آن ندارد و از این رو عدم پذیرش شهادت بر شهادت در حدود الهی به جهت عدم یقین، ترجیح می‌یابد. در این پژوهش به جهت رعایت اختصار و ضابطه‌مند بودن پذیرش شهادت بر شهادت، از لفظ شهادت ثانوی نیز استفاده می‌شود^۱.

مسئله اختلافی در مورد موضوع شهادت ثانوی، حوزه حدود و قصاص است که لسان فقه در آن متزلزل و پراکنده است. این پراکندگی در قوانین داخلی نیز نفوذ کرده و معیار مشخصی به دست نمی‌دهد؛ از این رو به دنبال ضوابط اختلاف‌های مداخل موضوعی شهادت ثانوی در فقه، جامعیت کشف حقیقت را در بررسی همه‌جانبه فقه اسلام یافتیم؛ چه اینکه همه مبانی و اختلافات را نمی‌توان در فقه شیعه یافت و بعضی اختلافات را به جهت تقابل با مشهور در شیعه باید در میان اهل سنت جست‌وجو کرد. پس بنای بررسی اقوال مختلف حوزه موضوعی شهادت ثانوی را در بررسی مراد مقنن با رویکردی بر فقه شیعه و پنج فرقه شافعی و مالکی و حنبلی و حنفی و ظاهری قرار داده‌ایم. مقنن در ماده ۱۸۹ قانون مجازات اسلامی جرائم موجب حد و تعزیر را با شهادت بر شهادت قابل اثبات نمی‌داند؛ اما مورد استثنای آن، ضمان مالی و دیه و قصاص معرفی شده است.

از طرفی در ماده ۲۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی، مطلق حقوق الناس با شهادت بر شهادت قابل اثبات دانسته شده است و این در حالی است که با اقرار فقه و قانون (ماده ۲۵۵ ق.م.ا.) حد قذف در زمره حقوق الناس است. با توجه به اینکه در فقه شیعه عدم جریان شهادت ثانوی در حد قذف در تقابل با بعضی اصول قرار گرفته است، با تتبع صورت گرفته، ظاهراً ترجیح پذیرش یا عدم پذیرش، در میان نیست. در حقیقت اگر بپذیریم که حد قذف نیز در زمره استثنائات ماده ۱۸۹ ق.م.ا. است مطابق صریح ماده ۲۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی و مشهور فقهی است ولی یک نقص دارد و آن این است که چرا مقنن در انتهای ماده ۱۸۹ ذکری از آن نبرده و این در تعارض با حکمت مقنن و

۱. لازم به ذکر است که عدم صحت عنوان شهادت فرع یا شهادت قائم مقامی محل مناقشه فقهای متقدم شیعه بوده و نظریه قاطعی که بتواند ماهیت شهادت بر شهادت را اثبات کند، یافت نشده است؛ از این رو عنوان شهادت ثانوی جهت اختصار و تقریب به ذهن برای آن برگزیده شد.

اصل تفسیر مضیق قوانین کیفری است. اگر بگوییم که حد قذف با شهادت ثانوی قابل اثبات نیست، ذکر مطلق حق الناس بودن حد قذف در ماده ۲۵۵ در تقابل با شهرت فقهی و نص ماده - ۲۳۱ ق.آ.د.م. که مطلق حقوق الناس را در امور جزائی و مدنی با آن قابل اثبات دانسته است، قرار می‌گیرد و به نوعی ماده ۱۸۹ ق.م.ا. نسخ ماده ۲۳۱ ق.آ.د.م. است؛ چه اینکه پیش از تصویب قانون جدید مجازات اتفاق فقه و حقوق بر اثبات مطلق و بی قید و شرط حقوق الناس با شهادت ثانوی بود.

از این رو در پی سؤال اصلی پژوهش، یعنی اثبات یا عدم اثبات حد قذف با شهادت ثانوی در نظام حقوقی ایران، رویکردهای فقهی اسلامی ضوابطی را معرفی می‌کند که شامل، جایگزینی شهادت ثانوی به جای شهادت اصلی، انصراف تدرأ الحدود به حدود الهی محض، اثبات آثار جوانب و اطراف حدود همانند نشر حرمت و ضمان مالی در حدود و میزان احسان مقذوف است. فرضیه برگزیده این پژوهش اثبات حد قذف با شهادت ثانوی و برقراری آثار دیگر اثبات حد همچون نشر حرمت و ضمان ناشی از استیفای حد و همچنین اسقاط حد با شهادت ثانوی است. بنابراین قدرت اثباتی شهادت ثانوی در حدود به‌طور کلی مردود نیست بلکه اجرای حد اعم از قتل نفس و شلاق مورد انصرافی آن است، ولی آثاری مثل حرمت زانیه با زانی باقی است؛ ولی نکته اینجاست که ظاهر ماده ۱۸۹ نفس جرم را نیز با شهادت ثانوی قابل اثبات نمی‌داند و این مسئله‌ای است که در تقابل با مبانی ذکر شده و فحواى بیانات فقهی است. از این رو رویکرد این پژوهش قائل شدن به نظر غیرمشهور در فقه شیعه و مشهور در اهل سنت است و خواستار اصلاح ماده ۱۸۹ است. لازم به ذکر است که مسئله ذکر شده به هیچ وجه قابل اغماض نیست، زیرا اگر قرار بر عدم اثبات مطلق جرم قذف یا حدود با شهادت بر شهادت باشد، چگونه می‌توان اصلی را که شهادت بر شهود بر زناى محصنه داده شده کنار نهاد و اجازه ازدواج بعد از طلاق و یا وفات را به آن‌ها داد؟ آیا اصل احتیاط در اینجا نباید از آثار ذکر شده حمایت کند و یک درصد هم که شده احتمال بدهد که زنا شده و حرمت محقق شده است؟ این مبنا راهگشای ما در مسئله قذف نیز است؛ چه اینکه نشر حرمت در حدود در فقه اسلامی مشهور است؛ پس به طریق اولی، حقی که جنبه حق الناسی آن غالب است، با شهادت ثانوی اثبات می‌شود. پس درمی‌یابیم که ماده ۱۸۹ ق.م.ا. در مورد عدم اثبات تعزیر و یا مطلق جرم حدی با شهادت بر شهادت صحیح نبوده و نیاز به اصلاح دارد. در این زمینه ماده - ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی که حدود ذکر نشده در این قانون را مشمول اصل ۱۶۷ قانون

اساسی قرار داده است، گره‌گشای مسئله خواهد بود. در آخر جهت روشن‌تر شدن این قضیه بررسی دیدگاه‌های فقهی اهل سنت را که اختلاف به مراتب بیشتری در این زمینه دارند و مباحث مختلفی بر جریان حکم بیان کرده‌اند، ضروری یافتیم. لازم به ذکر است که در این باره هیچ پژوهشی صورت نگرفته و گویا از منظر نویسندگان حقوقی مغفول مانده است. لازم به ذکر است که این مسئله را هیچ نویسنده حقوقی متذکر نشده است. پژوهش جاری جهت اثبات مدعای خود از لحاظ شکلی، به چهار بخش مجزا تقسیم شده است. بخش اول، اثبات حد قذف به وسیله شهادت ثانوی از منظر فقه شیعه است که دیدگاه موافقان و مخالفان در آن مورد توجه قرار می‌گیرد. بخش دوم دیدگاه تقنینی ایران در این زمینه بررسی شده و افتراق عدم یکپارچگی دیدگاه مقنن در آن به تصویر کشیده شده است. در بخش سوم به جهت ارتباط میان فقه شیعه با قوانین داخلی ایران، دیدگاه برگزیده نگارندگان مبتنی بر تحلیل قانون و فقه تحریر شده است. در بخش چهارم دیدگاه فقه اهل سنت به تفکیک مذاهب حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی و ظاهری به همراه ذکر موردی قوانین کشورهای عربی و تطبیق آنها با دیدگاه‌های فقهی اهل سنت، بررسی شده است. وجه بررسی فقه اهل سنت در این پژوهش علاوه بر تطبیق که خود نوآورانه است، جهت تثبیت نظریه و پاسخ به شبهات احتمالی نقض آن است.

۱. اثبات قذف بوسیله شهادت بر شهادت در فقه شیعه

در فقه شیعه مشهور و اتفاق فقیهان عدم پذیرش شهادت ثانوی در حقوق الله است. عده‌ای از فقهای معظم حقوق الله را شامل حد زنا و لواط و شرب خمر و قطع در سرقت دانسته که بر این مبنا حقوق الله را مورد انصرافی پذیرش شهادت ثانوی نامیده‌اند (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۸: ۲۳۱). از طرفی بعضی تنها حدود را به واسطه شهادت ثانوی قابل اثبات نمی‌دانند (حلی (محقق)، ۱۴۰۸ق، ج ۴: ۷۱۲؛ حلی (علامه)، ۱۴۲۰ق، ج ۲: ۲۱۵). اما یک مسئله مورد اختلاف است و آن حد قذف است که مرحوم فخرالاسلام قول اکثر علما را مبنی بر عدم پذیرش در آن معرفی می‌کند و اقلیت از جمله شیخ طوسی را مخالف عدم پذیرش آن می‌داند.

۱-۱. بررسی نظریه قائلان به عدم نفوذ شهادت ثانوی در اثبات قذف

عمده دلیل فقها در عدم پذیرش شهادت ثانوی در اثبات قذف این است که چنین عقوباتی که

ذو وجهتین هستند تابع جنبه حق الهی آن هستند (فخرالمحققین حلی، ۱۳۸۷ق، ج ۴: ۴۴۴). این در حالی است که ایشان تغلیب جنبه حق الناسی را در اموری که دو وجهی هستند ترجیح داده‌اند و بر این مبنا حقوقی همانند وقف و زکات را به جهت ضرورت و حفظ امور مسلمانان با شهادت ثانوی مورد پذیرش می‌دانند (فخرالمحققین حلی، ۱۳۸۷ق، ج ۴: ۴۴۵). علاوه بر دلیل ذکر شده اطلاق روایاتی که در ذیل خواهد آمد مستمسک قائلان به عدم پذیرش قرار گرفته است که از قرار ذیل هستند. از غیاث ابن ابراهیم از امام صادق علیه‌السلام از پدرش نقل شده: «حضرت علی علیه‌السلام فرمود شهادت بر شهادت و کفالت در حدود پذیرفته نیست» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۶: ۲۴۱؛ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۳: ۷۱).^۱

از طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ از امام صادق از پدرش علیهما‌السلام از حضرت علی علیه‌السلام نقل است: «ایشان شهادت بر شهادت را در حدود جایز نمی‌دانست» (مجلسی، ۱۳۷۲ش، ج ۲۷: ۴۰۵).^۲ مطابق این روایات، شهادت ثانوی بر حدود جاری نیست؛ یعنی در حدود الهیه مورد پذیرش نیست. در کتب روایی مذکور بحثی یا تعلیقه‌ای بر روایات مذکور وارد نشده و تمامی بحث‌های وارد بر آن در کتب فقهی استدلالی وارد شده است. تنها مطلبی که ممکن ذهن مخاطب را در آن درگیر سازد ممکن است مسئله سند آن‌ها باشد که از لحاظ موازین رجالی دچار ضعف سندی هستند (علوی، ۱۳۹۸: ۱۶۸) ولی مرحوم طباطبایی در اثر فقهی خود آن را توثیق می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۵: ۲۲۵).^۳ از این رو برای تبیین منظور روایات مذکور فقیهان به استناد آیه شریفه «وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ» (بقره: ۲۸۲) و عدم تفصیل آن، به بیان نظرات استدلالی خود پرداخته که به ذکر هریک پرداخته می‌شود.

تنها بحث قابل توجه در مورد عدم سربیان آن در حقوق الله قولی است که مرحوم صاحب جواهر به صورت دقیق‌تر مورد بحث قرار داده که البته مطلق نظر فخرالإسلام در ایضاح و هم-چنین شیخ طوسی رحمه الله علیه نیز است؛ بحث در ضعف اخبار است که صاحب جواهر آن را ضعیف می‌داند مبنی بر اینکه فحوای کلام فقیهان عدم سربیان شهادت ثانوی در مطلق حقوق الله است چنان که مرحوم فاضل هندی ادعای تسری منع به تمامی حقوق الله کرده و اصحاب را در

۱. «قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَجُوزُ شَهَادَةٌ عَلَى شَهَادَةٍ فِي حَدٍّ وَلَا كَفَالَةٌ فِي حَدٍّ».

۲. «أَنَّهُ كَانَ لَا يُجِيزُ شَهَادَةً عَلَى شَهَادَةٍ فِي حَدٍّ».

۳. «وخصوص الخبر المروى فى التهذيب بسند فيه جهالة و فى الفقيه بسند يَحْتَمَلُ الصَّحَّةَ، بِلِ صَرَحٍ بَصَحْتَهُ جَمَاعَةً».

آن قاطع می‌داند. هم‌چنین علامه در تذکره اعتقاد به منع پذیرش در هلال دارد در حالی که به نظر صاحب جواهر بعضی از حقوق الله از جهت حفظ حقوق مردم و جهات عامه باید حفظ شود؛ پس عدم وجود دلیل بر تخصیص روایات به کل حقوق الله تلازم میان روایات وارده در عدم سریان به کل و از طرفی بعید بودن ضعف اخبار لزوم حفظ حقوق الهی که منفعت عام دارد، مثل اوقاف و اموری از حق الله که استفاضه در آن راه دارد، باید قائل به تفکیک شد (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۱: ۱۹۱). از این رو در حقوق مشترک نیز بنا بر اقوی به دلیل آنکه حق الناس در آن غالب است، جریان می‌یابد. ایشان همچنین اعتقاد دارند که در حقوق مشترک همانند قذف و سرقت جنبه حق الناسی آن غلبه دارد (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۴۱: ۱۹۱). از طرفی هم ادله عدم پذیرش شهادت ثانوی در حد سرقت و قذف را اطلاق روایات طلحه ابن زید و غیاث ابن ابراهیم می‌داند. این یعنی اینکه دلیل مخصصی برای آن یافت نشده، درحالی که در لسان قانون قذف مطلقاً حق الناس قلمداد شده است.^۱

۲-۱. بررسی نظریه قائلان به نفوذ شهادت ثانوی در اثبات قذف

عده‌ای از فقیهان قلمرو شهادت ثانوی را به حالت تخصیص اکثر بیان کرده‌اند (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۸: ۲۳۱)؛ به نحوی که همه مصادیق قلمرو شهادت بر شهادت را در سه مورد بیان کرده‌اند: نخست. آنچه با دو شاهد مرد ثابت می‌شود که شامل دعاوی راجع به طلاق و نکاح و خلع و رجعت و قذف و نسب و قصاص و کتابت است؛ دوم، آنچه با دو شاهد مرد یا یک مرد و دو زن یا یک شاهد مرد به همراه قسم ثابت می‌شود که شامل دعاوی مالی و آنچه مقصود از آن مال است؛ سوم، آنچه با شهادت زنان به تنهایی ثابت می‌شود که شیخ مفید رحمه الله علیه شهادت یک زن را هم در فتوایی مورد پذیرش قرار داده است، البته در پذیرش شهادت بر شهادت در این قسم اختلاف وجود دارد و در سایر موارد قابل اثبات نمی‌دانند که آن موارد حق الله محض و اثبات حدود است. قاضی طرابلسی شهادت بر شهادت را در سه مورد املاک و دیون و عقود مورد پذیرش می‌داند و در مورد حدود جاری نمی‌داند (طرابلسی، ۱۴۰۶، ج ۲: ۵۶۱؛ ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰، ج ۲: ۱۲۷).

مرحوم محقق اردبیلی اعتقاد دارد که پذیرش شهادت بر شهادت در غیر از حدود و حقوق الله محض جاری است، اما در مورد حد قذف و حد سرقت به دلیل شک در ماهیت ظاهر آن را از

۱. ماده ۲۵۵ ق.م.ا. «حد قذف حق الناس است و تعقیب و اجرای مجازات منوط به مطالبه مقذوف است.»

حقوق الناس دانسته (اردبیلی، ۱۴۰۳، ق، ج ۱۲: ۴۷۶) و لذا از این جهت شهادت بر شهادت در آن مورد پذیرش است. در ذیل روایات دال بر محدوده پذیرش شهادت بر شهادت آورده شده که بررسی می‌شوند.

عده‌ای هم شهادت ثانوی را در مطلق حقوق الناس جاری می‌دانند خواه عقوبتی باشد یا از امور سه‌گانه فوق‌الذکر باشد (طباطبایی، ۱۴۱۸، ق، ج ۱۵: ۲۲۵). در جای دیگر به عدم ورود شهادت ثانوی در اثبات حد قذف و سرقت اشاره شده است (حلی، ۱۴۲۰، ق، ج ۵: ۲۸۰).

بنابراین مطابق نظر شیخ طوسی (طوسی، ۱۳۸۷، ق، ج ۸: ۲۳۱) شهادت ثانوی در مطلق حقوق آدمی پذیرفته می‌شود خواه از حقوقی باشد که تنها با دو مرد ثابت می‌شود همانند طلاق و رجعت و نکاح و قذف و قصاص و کتابت. خواه از حقوقی باشد که با یک مرد و دو زن و یا یک مرد و سوگند ثابت می‌شود مثل دعاوی مالی یا آنچه مقصود از آن مال است و یا حتی دعاوی که به تنهایی توسط زنان قابل اثبات است همانند استهلال و عیوب زنان.

صاحب مستند (نراقی، ۱۴۲۲، ق، جلد ۱۸: ۳۸۸) بیان داشته: «حدود محض با شهادت ثانوی قابل اثبات نیست ولی حدود مشترک بین حق‌الله و حق‌الناس نزد اکثر فقیهان همانند قذف و سرقت پذیرفته نیست و اقلیت آن را مورد پذیرش می‌دانند». البته ملاک ملاحمده نراقی در تفکیکی است که میان حق‌الله و حق‌الناس قائل است و حد قذف و سرقت را از حدود مشترک ذکر می‌کند در حالی که قصاص را با اینکه نوعی حد است به اتفاق فقیهان مورد استثنای عدم پذیرش معرفی می‌کند. همچنین ایشان اعتقاد به غلبه جنبه حق‌الناسی حقوق مشترک دارند. این در حالی است که رویکرد مقنن نیز حق‌الناس مطلق قلمداد کردن حد قذف است. از طرفی در کلام علما، قصاص از این جهت مورد پذیرش قرار گرفته است که حق‌الناس معرفی شده است (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ق، ج ۱۴: ۲۶۹؛ نراقی، ۱۴۲۲، ق، ج ۱۸: ۳۸۹). شهید ثانی تفکیک پذیرش شهادت بر شهادت را مطلق حق‌الناس ذکر کرده است، خواه عقوبت باشد همانند قصاص و خواه غیر عقوبت باشد مثل طلاق و نسب و عقود معاوضی. صاحب ریاض اطلاق نصوص مبتنی بر درء حدود با شبهه را با دلیل مخصص قابل رفع می‌داند؛ بنابراین در نظر ایشان اگر دلیل مخصصی باشد می‌توان حد قذف را با آن اثبات کرد. در جامع المدارک آمده که ملازمه‌ای میان سقوط حدود و سقوط آثار مشهود به وجود ندارد؛ بنابراین مقتضی عموم ادله عدم منع ثبوت ماسوی الحد است (خوانساری، ۱۳۵۵، ش، ج ۶: ۱۵۲). از این رو در کلام مخالفانی که دلیل تخصیص قصاص را تغلیب حق‌الناسی بودن آن ذکر کرده‌اند می‌بایست،

مبنای نظر ایشان در موارد مشابه و اتخاذ ملاک از مبنا و اثر بازدارندگی دو مجازات قصاص و حد قذف، به عنوان حقوق الناس را برگزید و قائل بر ترجیح مبنای حکم نسبت به تعیین اثر ذکر شده بود. بنابراین اگر اطلاق نصوص مستمسک قرار گیرد نیز، دلیل مخصص با وصف ذکر شده آن را از حکم مستثنا می‌سازد. از طرفی اطلاق گیری از روایت ذکر شده در باب عدم پذیرش شهادت بر شهادت صحیح نیست، زیرا خود روایت حکمی استثنائی و در تقابل با گستره آن در بعضی از موضوعات از جمله اختلاف در حد قذف است. اطلاق شامل موردی می‌شود که نخست، دلیلی برخلاف گستره موضوعی حکم نباشد که در اینجا موجود است و دوم، حکم اولیه باشد نه ثانویه؛ در حالی که اصل پذیرش شهادت بر شهادت حکم اولیه است و استثناء کردن حدود در روایت غیاث ابن ابراهیم حکم ثانویه است که مانع اطلاق گیری بدون قید و شرط آن می‌شود.

۲. تحلیل اثبات قذف با شهادت بر شهادت در نظام قانونی ایران

در نظام قانونی ایران، در قوانین دادرسی به موضوع شهادت بر شهادت صراحتاً پرداخته شده و قلمرو آن مشخص شده است. علاوه بر قدرت اثباتی شهادت در ماده ۲۳۰ ق.آ.د.م که وابسته به دو عنصر تعداد و جنس شهود است، صراحتاً در ماده ۲۳۱ همان قانون قلمرو پذیرش شهادت بر شهادت را مشخص کرده و گستره آن مطلق حق الناس، اعم از امور جزایی و مدنی، نه حق الناس مطلق بیان شده است. هم‌چنین در ماده ۱۸۹ قانون مجازات اسلامی گستره شهادت بر شهادت را منصرف از حد و تعزیر دانسته ولی ضمان مالی و دیه و قصاص را با آن قابل اثبات می‌داند. مطابق آنچه ذکر شد، همه آنچه جنبه حق الناسی دارد با شهادت بر شهادت قابل است و این معنی از صریح ماده ۲۳۱ ق.آ.د.م. برمی‌آید. از طرفی مطابق ظهور بیان فوق، دارای جنبه حق-الناسی بودن ملاک است نه حق الناس مطلق بودن. از طرفی ماده ۱۸۹ ق.م.ا. موارد استثنای عدم پذیرش شهادت بر شهادت را حدود و تعزیرات قلمداد کرده است. ولی قصاص و دیه و ضمان مالی را از حکم اخیر نیز استثنا کرده است. این دوگانگی در تعبیر مقنن محل بحث است. چه اینکه از طرفی گستره ماده ۲۳۱ ق.آ.د.م. حد قذف را بر می‌گیرد و از طرفی منع ماده ۱۸۹ در حدود با استثنای قصاص مواجه شده است و از حد قذف نامی برده نشده است. چنین بیانی از مقنن در وهله اول دیدگاهی را تقویت می‌کند که ماده ۱۸۹ ق.م.ا. را نسخ ماده ۲۳۱ ق.آ.د.م. در مورد گستره موضوعی شهادت بر شهادت می‌داند. در ماده ۲۵۵ ق.م.ا. حد قذف، مطلقاً حق الناس

قلمداد شده است. این دوگانگی در بیان به این مطلب ختم نمی‌شود، بلکه به ملاک ظاهری حکم نیز برمی‌گردد. چنان‌که در فقه گذشت، ملاک پذیرش فقهی مثبت حقوق مختلط نیز تغلیب جنبه حق الناسی شهادت بر شهادت است. از این رو فقهایی همچون شیخ، صاحب جواهر و صاحب ریاض جنبه حق الناسی قذف را غالب قلمداد کرده‌اند و با چنین وصفی است که آن را با شهادت بر شهادت قابل اثبات می‌دانند. اما مقنن با حق الناس مطلق قلمداد کردن آن پا را از فقه فراتر نهاده و از لحاظ مبنایی دیدگاه تقنینی را به دیدگاه قائلان قدرت اثباتی قذف در مسئله جاری پیوند زده است. از طرفی عدم استثنای قذف در انتهای ماده ۱۸۹ ق.م.ا. و اطلاق حد در ابتدای ماده مذکور، دیدگاه مبتنی بر عدم اثبات قذف با شهادت بر شهادت متبادر می‌سازد. ولی این تبادر به چند جهت حجیت ندارد، اول اینکه قرائن تبادر ذکر شده، خود مخصص است. پس اطلاق گرفتن از مخصص وجهی ندارد. دوم اینکه بر فرض صحت تبادر، این قرائن همانند ظهور ماده ۱۸۹، با قرائن مبنایی دیگری همچون فحوی فقه (تغلیب جنبه حق الناسی حقوق مختلط) و حق الناس مطلق قلمداد کردن آن در ماده ۲۵۵ ق.م.ا. مخصص فرض می‌شود و از این رو تساقط دو دلیل است. پس حتی اگر خوش‌بینانه، فرض را بر عدم ترجیح نظر مقنن در تقابل یاد شده، در نظر بگیریم، مطابق ماده ۲۲۰ ق.م.ا. ناگزیر از مراجعه مسئله‌ای از حدود که حکم آن در قانون نیامده، به فقه^۱ هستیم که با دلایل موصوف، می‌توان صحت نظریه را برگزید.

۳. قول مختار در اثبات قذف به وسیله شهادت بر شهادت

بنا بر مطالب پیش‌گفته باید به چند نکته توجه کرد:

نخست، اینکه در تعیین اثر تا جایی که از ظواهر احکام و ادله بتوان به مبنای حکم دست یافت بایستی احکام ذکر شده با توجه به مبنای و ادله توجیه‌کننده آن ذکر شوند؛ این شیوه‌ای است که فقهای اسلام اعم از شیعه و سنی بدان عمل کرده‌اند.

دوم، در قانون مجازات اسلامی دو رویکرد متناقض اتخاذ شده است: یکی عدم صریح حکم راجع به حد قذف که ظاهر اطلاق روایات ذکر شده را می‌رساند و دیگری ذکر مبناهای فقهی ذکر شده در باب توجیه اثبات حد قذف و قصاص که در ماده ۲۵۵ پا را فراتر از فقه گذاشته و حد

۱. مطابق ماده ۲۲۰ ق.م.ا. «در مورد حدودی که در این قانون ذکر نشده است طبق اصل یکصد و شصت و هفتم (۱۶۷) قانون اساسی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران عمل می‌شود».

قذف، حق الناس مطلق معرفی شده است. این در حالی است که اختلاف فقیهان اعم از شیعه و سنی بر سر تغلیب جنبه حق الناسی قذف است و اتفاق آن‌ها بر دو وجهی بودن (داشتن جنبه حق الله و حق الناس) قذف است.

از طرفی می‌دانیم که در ماده ۱۵۳ قانون سابق مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵، اطلاق اثبات قذف با شهادت دو مرد عادل، همسو با ماده ۲۳۱ ق.آ.د.م. بود. اما با وضع قانون جدید و با چند دلیل که در ذیل آن‌ها را ذکر خواهیم کرد، نباید قائل به نسخ ماده ۲۳۱ ق.آ.د.م. بود و قذف را می‌بایست با احراز شرایط فردی شهود نیز با شهادت ثانوی قابل اثبات دانست. بنابراین آنچه در رهیافت اثبات قصاص مورد نیاز است، می‌تواند مبنای مستحکمی برای اثبات قذف نیز باشد.

همچنین آنچه در ماده ۲۶۱ قانون مجازات اسلامی در بند ب یکی از موارد اسقاط حد علم قاضی معرفی شده است؛ در حالی که یکی از طرق علم قاضی رویکرد مثبتی بعضی شواهد است که مطابق روایاتی که در گفتار انتهایی بدان خواهیم پرداخت، حتی در صورت کمتر بودن نصاب شهود در شهادت ثانوی، قاضی می‌تواند از آن برای اقناع وجدانی بهره گیرد، پس چگونه می‌شود که در اثبات آنچه به مقذوف نسبت داده شده است نتوان از چنین شهادتی بهره جست. با اثبات این امر که در فقه شهرت بالایی دارد، به طرق اولی می‌توان در قذف نیز از آن بهره برد. در حقیقت در قذف ترجیحی میان اسقاط مجازات و اجرای آن وجود ندارد؛ چه اینکه اگر قذف اثبات شود، مجازات مقذوف اسقاط می‌شود؛ اگر مجازات مقذوف اثبات شود، مطابق مواد ۲۶۱ ق.م.ا. حد قذف ساقط می‌شود.

سوم، در قانون مجازات صراحتی در مورد قذف نیست ولی در مورد مبنای آن لسان مقنن در ماده ۲۵۵ ق.م.ا. کاملاً صریح و همسو با قائلین به اثبات قذف با شهادت ثانوی است. از این رو عدم ذکر قذف توسط مقنن شاید از جهت اختلافی باشد که در این میان وجود دارد و لذا سعی کرده این مورد را به استنباط قاضی واگذارد و حال آنکه علم قاضی خود از موارد اثبات است.

چهارم، ذکر ماده ۲۲۰ ق.م.ا. در مورد حدودی که در این قانون حکم آن ذکر نشده، می‌بایست به فتاوا و منابع فقهی معتبر مراجعه کرد. با دلایل ذکر شده، ترجیح نظر قدرت اثباتی شهادت ثانوی را در قذف می‌توان برگزید که رویکرد پژوهش جاری مبتنی بر آن است.

پنجم، باید به این نکته توجه کرد اگر گفته شود قول بعضی از فقیهان که احتیاطاً با اینکه مبنای قذف و قصاص را ذکر کرده‌اند؛ حد قذف را مورد استثنای قدرت اثباتی شهادت ثانوی

می‌دانند، ناشی از تعبد است؛ در جواب عرضه می‌داریم تعبد زمانی است که مبنای حکم مشخص نشود، در حالی که با وحدت طریق اجرای قذف و قصاص در کلام فریقین و با مبناهای حکم ذکر شده، دیگر نمی‌توان تعبدی نظر داد و باید از اصل تبعیت کرد. (اصل تبعیت اثر از مبنا) مگر آنکه دلیل در مقابل آن باشد.

ششم، آنچه میان اهل سنت نیز در این پژوهش ذکر شده است، معرفی مبنایی جواز اثبات قذف با شهادت ثانوی است که شهرت فقه مالکی و شافعی و ظاهری مؤید آن است. با دلایل موصوف وضعیت مبنای ذکر شده در آراء اهل سنت را از منظر می‌گذرانیم.

۴. آراء اهل سنت در محدوده اثباتی شهادت بر شهادت در قذف

در فقه اهل سنت، محدوده شهادت ثانوی مورد اختلاف و مناقشه است؛ به این معنا که در مذهب مالک محدودیتی برای پذیرش آن وجود ندارد و در سایر مذاهب آن را در غیر حدود جاری می‌دانند که بنا بر نظر عده‌ای حدود در کنار قصاص مورد منصرف پذیرش شهادت بر شهادت نیز است (غیتابی حنفی، ۱۴۲۰ ق، ج ۹: ۱۸۵) که اکثر فقهای حنفیه بر این نظر هستند منتها به شرطی که همان گونه که در محدوده شهادت ثانوی به جهات مختلف از جمله احتیاط قائل به تفکیک هستیم در جنس شهود نیز قائل به تفکیک باشیم (ابن نجیم مصری، بی‌تا، ج ۷: ۱۲۰؛ الغیتابی حنفی، ۱۴۲۰ ق، ج ۹: ۱۸۵). از طرفی، مطابق آنچه اقوی در فقه شیعیه است حقوق الهی مثل وقف را به واسطه شهادت ثانوی به طور صحیح مورد پذیرش می‌دانند (ابن نجیم مصری، بی‌تا، ج ۷: ۱۲۰؛ مرغینانی، بی‌تا، ج ۳: ۱۲۹).

اما چنانکه گفته شد در فقه مالکی ضابطه‌ای برای تعیین محدوده موضوعی شهادت ثانوی قائل نیستند بلکه در کلیه حقوق آن را مورد پذیرش می‌دانند (القرافی، ۱۹۹۴ م، ج ۱۰: ۲۸۹؛ نمری القرطبی، ۱۴۰۰، ج ۲: ۹۰۱). بنا به تعبیری مالک بن انس، شهادت دو نفر را بر شهادت تعداد کثیری از شاهدان اصلی در تمامی ابواب مورد پذیرش دانسته‌اند (أصبحی مدنی، بی‌تا، ج ۱۲: ۷۰) و بنا به تعبیری در کلیه حقوق الناس و حقوق الله اعم از حد و قصاص و مسائل مالی، شهادت ثانوی را جایز می‌دانند (تعلبی بغدادی، ۱۳۸۶: ۵۲۲، مسئله ۱۲۴۰).

قواعد ذکر شده در فقه اهل سنت به صورت متزلزل و با عدم شناخت کافی فقهی بحث

بعضاً وارد قوانین ماهوی کشورهای عربی تحت نفوذ فقه اهل سنت شده است. از این رو وضعیت قوانین چند کشور حوزه اهل سنت نیز پس از بررسی فقه اهل سنت، در مبحثی جداگانه بررسی خواهد شد.

۱-۴. رویکرد نظام فقهی اهل سنت در مورد اثبات قذف با شهادت بر شهادت

در این بخش آراء فقهای اهل سنت حول محور قدرت اثباتی شهادت بر شهادت در قذف مورد بررسی قرار می‌گیرد. این قسمت مبنایی جهت بررسی در بخش بعدی است که به بررسی قوانین کشورهای عربی در مبحث جاری اختصاص دارد.

۴-۱-۱. فقه حنفی در مورد اثبات قذف با شهادت بر شهادت

مطابق نظر حنفی‌ها شهادت بر شهادت نوعی بدل از شهادت اصل است، فلذا در اموری که با شبهه اسقاط می‌شود، از جمله حدود و قصاص قدرت اثبات ندارد (الدمشقی، ۱۴۱۲ ق، باب شهادت؛ شیخ نظام، ۱۴۱۱ ق، ج ۶ باب شهادت). چه اینکه مطابق نظر حنفی‌ها، شهادت بر شهادت به عنوان مصداقی از اخبار، در معرض تهمت و کذب قرار داد؛ فلذا دو مورد حدود و قصاص به شبهه ناشی از دخول در تهمت و کذب دفع می‌شوند (ابن مازه بخاری، ۱۴۲۴ ق، ج ۸: ۳۹۵). اما شهادت ثانوی در مورد اجرای حد قذف پذیرفته می‌شود، زیرا مشهود به در اینجا فعل قاضی است که منعی برای آن وجود ندارد (سرخسی، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۶: ۱۳۹؛ ابن مازه بخاری، ۱۴۲۴ ق، ج ۸: ۳۹۵). آنچه مورد منع است اثبات سبب است که نمی‌تواند نفس قذف و قصاص را از منظر حنفی‌ها ثابت کند. فرض فوق در لسان کاسانی از فقهای بزرگ حنفی چنین بیان شده: «اگر قاذف بیان کند که مقذوف او را تصدیق می‌کند و بر مدعای خود یک شاهد مرد و دو زن اقامه کند، به منزله اسقاط حد است و لذا اسقاط حد با آن ثابت می‌شود» (کاسانی، ۱۴۰۶ ق، ج ۶: ۲۷۲). در فقه حنفی اجماع بر عدم پذیرش شهادت ثانوی در حدود و قصاص ثابت نیست و بعضی همچون صاحب تبیین الحقائق، بلا ترجیح به ذکر اقوال موافق و مخالف پرداخته و عدم پذیرش آن در حدود و قصاص را حمل بر روایتی که ابن ابی لیلی و احمد ابن حنبل و اوزاعی بدان قائل هستند و آن پذیرش شهادت واحد بر واحد است که در جامع حقوق اسلامی بجز افراد ذکر شده پذیرفته نیست. از این رو آنچه از فحوی فقه حنفی با تتبع دریافت شد؛ این است که مبنای عدم پذیرش شهادت بر شهادت در حد و قصاص مشترک

ذکر شده و لذا به جهت اشتراک مبنا در نظر حنفیه مبنای عدم پذیرش حدود و قصاص، مشترک است که این مسئله خود تصدیقی بر حق‌الناس بودن شهادت ثانوی از منظر حنفیه دارد؛ فلذا مطابق نظر کسانی که قذف را با تصدیق مقذوف ساقط می‌دانند، نظر بر اثبات آن با شهادت اصلی دارند و نه شهادت ثانوی. منتها مسئله اثبات با ذکر حق‌الناس بودن آن در تنافی است؛ به عبارت دیگر از یک‌طرف محدوده اثباتی شهادت ثانوی را حق‌الناس معرفی کرده‌اند و از طرفی دیگر با اقرار بر اشتراک مبنای قذف و قصاص آن را مورد انصرافی حوزه اثباتی شهادت بر شهادت می‌دانند.

۲-۱-۴. فقه مالکی در مورد اثبات قذف با شهادت بر شهادت

در فقه مالکی شهادت بر شهادت در کلیه حقوق اعم از حقوق الناس و حقوق الله مورد پذیرش است (القرافی، ۱۹۹۴ م، ج ۱۰: ۲۸۸). قول مذکور به مالک رئیس مذهب نیز نسبت داده شده است (قرطبی، ۱۴۰۰ ق، ج ۲: ۹۰۱) اما برای تعدیل نظریه شروطی برای آن ذکر شده؛ از جمله برای پذیرش در حدود باید غیبت و عدم دسترسی به شاهد اصل برای مدتی طولانی باشد (قرطبی، ۱۴۰۰ ق، ج ۲: ۹۰۱)^۱ (قیروانی، ۱۹۹۹ م، ج ۸: ۳۸۳)^۲ از طرفی در مذهب مالکی چنانکه سابقاً ذکر شد شرایط پذیرش شهادت ثانوی گستره کمتری دارد که تنها غیبت طولانی و موت را در بر می‌گیرد (سعدی المالکی، ۱۴۲۳، ج ۳: ۱۰۵۷) ولی سایر امور مثل اثبات مشقت و هر حالتی که عجز از ادای شهادت را بتوان با آن ثابت کرد شامل نمی‌شود. ولی در هر حال مشهور در فقه مالکی، پذیرش شهادت ثانوی در کلیه حقوق و حدود است (جآب المالکی، ۱۴۲۸ ق، ج ۲: ۲۴۸).

۴-۱-۳. فقه شافعی در مورد اثبات قذف با شهادت بر شهادت

در فقه شافعی، مطلق حقوق الناس اعم از مال و حد و قصاص با شهادت ثانوی قابلیت اثبات دارند (شافعی، ۱۴۱۰ ق، ج ۷: ۵۳؛ عمرانی یمنی، ۱۴۲۱ ق، ج ۱۳: ۳۶۷). از طرفی هم اقرار بر غیر مشهور بودن قولی که مبنی بر پذیرش شهادت ثانوی در کلیه حقوق است و با توجه به مبنای ذکر شده که استیثاق معرفی شده است پذیرش آن در قصاص و قذف را استنباط کرده‌اند (عمرانی یمنی، ۱۴۲۱ ق، ج

۱. «قَالَ ابْنُ يُونُسٍ... وَلَا يُنْقَلُ فِي الْحُدُودِ إِلَّا فِي غَيْبَةٍ بَعِيدَةٍ بِخِلَافِ الْيَوْمَيْنِ وَالثَّلَاثَةِ».

۲. «وَأَمَّا فِي الْحُدُودِ فَلَا يَنْقَلُ عَنِ الْبَيِّنَةِ إِلَّا فِي غَيْبَةٍ بَعِيدَةٍ، وَأَمَّا فِي الْيَوْمَيْنِ وَالثَّلَاثَةِ فَلَا».

(۱۳:۳۶۹).

اهم ادله قائلان این نظر، حق الناس بودن حدودی مثل قذف است که بر مبنای آن قصاص و قذف را به عنوان حق الناس و نوعی از استیثاق، ضامن رساندن شهادت اولیه به واسطه شاهد ثانوی، به محکمه جهت اثبات مشهود به می‌دانند. از این رو بین حدود قذف و قصاص با سایر حدود قائل به تفکیک شده و در سایر حدود مشهور در شافعی قائل به عدم پذیرش هستند و تنها ابوحامد غزالی کلیه حدود را به‌وسیله شاهد ثانوی مورد پذیرش می‌دانند (عمرانی یمنی، ۱۴۲۱ق، ج ۱۳: ۳۷۹). ماوردی دلایل کسانی را که شهادت ثانوی را تغلیظ و آنچه را با شبهه درء می‌شود نوعی تخفیف دانسته‌اند؛ فلذا با شهادت ثانوی قابل اثبات نیستند را با این مضمون مردود اعلام می‌کند که: «حقوق آدمیان از موارد تغلیظی است و حتی حقوق الله از جهت اعلائی کلمه حق و دستورات الهی و عدم تعطیلی حدود جزء موارد تغلیظی (بغدادی، ۱۴۱۹ ق، ج ۱۷: ۲۱۹؛ رویانی، ۲۰۰۹م، ج ۱۴: ۳۳۵) هستند» (بغدادی، ۱۴۱۹ ق، ج ۱۷: ۲۱۹). پس در نظر ماوردی نیز مبنای پذیرش شهادت ثانوی تغلیظ حقوق الناس بر حق الله است. البته این منحصر به حد قذف و قصاص است و در حق الله محض، روایت نبوی مبنی بر درء حدود با شبهه را مقدم می‌دارند تا جایی که به تشخیص حاکم اسلامی خوف تعطیلی حدود الهی در میان نباشد.

همچنین سنیکی یکی از صاحب نظران فقه شافعی یکی از مبانی عدم پذیرش شهادت ثانوی در قذف را عدم احصان مقذوف معرفی کرده است (سنیکی، ابویحیی، بی تا، ج ۴: ۳۷۷).^۲ بنابراین مطابق این مبنا اگر کسی حریت داشت و بالغ و عاقل و عقیف که ظاهر حال مسلم نیز همین است با شهادت ثانوی قذف او ثابت می‌شود، زیرا ظاهر محصن یا محصنه مبرا بودن از صفات ذکر شده توسط قاذف است. بنابراین در فقه شافعی، اتفاق بر اثبات حد قذف و قصاص با شهادت ثانوی است (نووی، بی تا، ج ۲۰: ۲۶۷؛ شیرازی، بی تا، ج ۳: ۴۵۹؛ آسیوطی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۳۵۴؛ شاشی القفال، ۱۹۸۸م، ج ۸: ۲۹۵) و در سایر حدود الهی نیز به سختی می‌توان ترجیحی میان پذیرش و عدم پذیرش برگزید که تقدیم قاعده درء عدم پذیرش آن در حدود محض الهی را با لسان فقیهان هماهنگ تر می‌کند.

۱. «لأن حقوق الله تعالى لا تسقط بالعمو أحق بالاستيفاء مما يجوز أن يسقط بالعمو».

۲. لازم به ذکر است که احصان در این جا به معنی حریت و بلوغ و پاکدامنی فرد قذف شونده است و با آنچه که از احصان مشهور است متفاوت است؛ همچنین احصان به این معنی از اصطلاحات متشرعه مستحدثه است.

۴-۱-۴. اثبات قذف با شهادت بر شهادت در فقه حنبلی

در فقه حنبلی به جهت اشتراک مبنایی که میان شهادت ثانوی و کتابت قاضی قائل‌اند، معیار پذیرش یا عدم پذیرش آن را به کتابت قاضی بر قاضی دیگر احاله کرده‌اند (حجای، بی‌تا، ج ۴: ۴۴۷). در کتابت قاضی نیز چنین تجویزی برای شهادت بر شهادت صادر نشده است. از طرفی معیار دیگری که برای عدم پذیرش شهادت بر شهادت در میان حنابله مشهور است، عدم پذیرش شهادت ثانوی در نداشتن جنبه تغلیبی حق‌الناس و آنچه با یک شاهد مرد و دو زن اصل آن اثبات نمی‌شود (مرداوی، بی‌تا، ج ۱۲: ۸۹). البته لسان حنفیه در اینجا متزلزل است؛ چه اینکه با معرفی مبنای احتیاج و ضرورت امور مسلمانان و هم‌چنین مطلقاً حق‌الناس بودن آن در نظر بعضی از حنابله، حد قذف هم با شهادت بر شهادت قابل اثبات است (بهوتی، بی‌تا: ۷۱۴؛ رحیمانی، ۱۴۱۵ ق، ج ۶: ۵۳۹؛ ابن نجار ۱۴۱۹ ق، ج ۵: ۳۰۷). ابن قدامه نیز بدون ترجیح دادن هیچ‌یک از اقوال ذکر شده تنها به ذکر اقوال مختلف پرداخته است (ابن قدامه ۱۴۱۴ ق، ج ۴: ۲۸۸؛ کلودانی ۱۴۲۵ ق: ۶۰۰).

۴-۱-۵. فقه ظاهری در مورد اثبات قذف با شهادت بر شهادت

در فرقه ظاهری شهادت بر شهادت در همه امور مورد پذیرش است (اندلسی، بی‌تا، ج ۹: ۴۳۸). منتها مبنای پذیرش، اصالت داشتن شهادت ثانوی و صدق عنوان شهادت عدول بر آن است (میرداداشی، عسگری و کشاورز، ۱۳۹۹: ۹). در فرقه ظاهری شهادت ثانوی با شهادت یک فرد واحد بر یک فرد واحد دیگر مورد پذیرش است. اگرچه واحد بر واحد پذیرفته شده ولی هر واحد فرع برای یک واحد اصل است و یک واحد نمی‌تواند برای دو اصل مورد استشهاد قرار گیرد. از این رو مبنای ظاهری یکی دانستن ماهیت شهادت شهود ثانوی و اصلی است. بنابراین به جهت اشتراک مبنای پذیرش شهود اصل و فرع، جریان اثبات آن در حدود نیز پذیرفته شده است.

۴-۲. رویکرد قوانین جاری اهل سنت در اثبات قذف با شهادت بر شهادت

در قوانین کشورهای عربی و تحت نفوذ فقه اهل سنت، متأسفانه برخلاف فقه‌های تراز اول فقه اهل سنت و متأخرین ایشان، تبعیت از فقه مورد اقبال قرار نگرفته و نفوذ نظرات فقهی در آن رنگ باخته است. چنان‌که عایشه عیسی شحی (۲۰۱۸ م) نویسنده و استاد حقوق دانشگاه شارقه بدان اشاره کرده است: «متأسفانه در قانون برخلاف فقه، تفکیکی میان شهادت بر شهادت و

شهادت بر سماع صورت نگرفته است ولی آنچه که حقیقت دارد شهادت بر سماع و شهادت بر شهادت دارای دو تفاوت آشکار است: ۱. در فقه شهادت بر شهادت شنیدن شهادت از یک فرد معین است در حالی که در شهادت بر سماع شنیدن شهادت از یک فرد غیر معین است؛ ۲. شهادت بر شهادت نوعی نیابت دادن شاهد اصل به فرع است در حالی که در شهادت بر سماع چنین فرضی قهراً منتفی است، چه اینکه منوب‌عنه مشخص نیست» (عیسی شحی، ۲۰۱۸ م: ۶۵۹). در حقیقت شهادی که نه واقعه مشهود به را دیده و نه شنیده است، تنها از جهت علم به صحت گفته‌های مشهود عنه خودش است که می‌تواند در محکمه شهادت دهد (عیسی شحی، ۲۰۱۸ م: ۶۵۹) و اگر لوازم چنین التزامی منتفی شود، موضوع به طریق اولی منتفی است و بحثی از قدرت اثباتی آن در میان نیست. در چنین وضعیتی، اولین مطلبی که به ذهن خطور می‌کند این است که حال آیا وضع شهادت بر شهادت در قوانین کشورهای عربی در اثبات موضوعی مورد اشاره قرار گرفته است یا نه؟ با تتبعی که در این زمینه صورت گرفت، حوزه موضوعی برای شهادت بر شهادت از منظر قوانین ادله اثبات نه چندان کارآمد کشورهای عربی قائل نیستند ولی اهتمام پژوهش جستار در کنه قوانین ذکر شده جهت روشن شدن وضع نظام حقوقی کشورهای عربی نسبت به مطلب جاری است.

اصل در شهادت، حصول علم و یقین است ولی در مواردی مثل شهادت بر سماع، در صورت احتیاج به آن از باب استحسان، شهادت بر مبنای ظن مؤکد هم پذیرفته می‌شود (نوی، ۲۰۰۶، ج ۸: ۲۳۱). در این مورد ضابطه آن عرفی است.

در قانون کشور سودان در قانون ادله اثبات ماده ۲۸/۵ تنها شهادت نقل ذکر شده که مراد از آن همان شهادت بر سماع است. متن ماده فوق چنین است: «نقل شهادت از شخص دیگر پذیرفته نیست مگر آنکه شاهد ناقل، فوت کند یا عسر و حرج شدید بر او وارد شود که مانع ادای شهادت شود و یا آنکه تعذر از حاضر شدن در محکمه داشته باشد؛ البته از بین رفتن مال و وقت برای حضور مشمول این تعذر نیست».

در ماده ۳۹ قانون بینات اردن، «شهادت بر شهادت تنها در موضع وفات و نسب و وقف به جهت احتیاج به آن‌ها ثابت است» مگر آنکه تعذر و مشقت زیادی را در پی داشته باشد که در اینجا به علم و تشخیص قاضی واگذار می‌شود. همین مضمون در ماده ۳۸ قانون ادله اثبات امارات متحده عربی نیز آمده است (شرق‌اوی، ۲۰۱۵ م: ۴۳). در ماده ۲۹ قانون ادله اثبات سودان شهادت بر شهادت تنها در پنج موضوع زواج، ولادت، نسب، دین و موت پذیرفته می‌شود.

مضامین ذکر شده در ماده ۲۶۹ قانون جامع قطر در باب مراعات و شهود آمده که شهادت بر سماع که جامع شهادت بر شهادت و شهادت بر استفاضه نیز است، در موارد ذیل پذیرفته می‌شود: ۱. وفات، ۲. نسب، ۳. توافق طرفین دعوا در قبول شهادت ثانوی و این محقق نمی‌شود مگر آنکه اتفاق طرفین را محکمه محرز بداند.

اما در تفسیر فحوی بیان مقنن در جهت میزان نفوذ شهادت بدلی یا ثانوی، محکمه تمیز یا همان دیوان عالی قطر با توجه به عدم انسداد نفوذ شهادت بر شهادت با احراز مبنای بند ۳ ماده فوق‌الذکر و همچنین ماده ۹۱ آن قانون، قاضی جنائی باید میان شهادت سماعی (شهادت بر شهادت) و شهادت تسماعی (روایت شایعه‌ها)، تفکیک قائل شود و مورد اول را زمانی که با علم خود به حقیقت شهادت ذکر شده پی ببرد، بپذیرد.

در ماده ۸۱ قانون ادله اثبات مصر، در صورت تعذر شاهد از حضور در محکمه و ادای شهادت، قاضی می‌تواند نیابت دهد به قاضی دیگری در همان حوزه یا حوزه دیگری که شاهد در آنجا سکونت دارد تا شهادت او را استماع کند و در این طریق از طرفین دعوا دعوت می‌شود که هنگام تأدیه شهادت حضور یابند و فردی جهت تحریر بیانات حضور می‌یابد.

با بررسی این قانون دریافته‌ایم که مبحث شهادت بر شهادت در قانون ادله اثبات مصر جایگاهی ندارد و تمام اهتمام تقنین فوق‌الذکر بر استماع شهادت مستقیم به روش‌های مختلف است چه اینکه برای عدم حضور شاهد اصل، به قید جریمه، ممنوعیت مقرر شده است.

با توجه به اینکه کشورهای غیر از عثمانی یا ترکیه امروزی و مصر و امارات، عمدتاً بنیان‌های نظریه‌پردازی خود را به فقه‌های مذهب مالکی مستند ساخته‌اند که نگارندگان با تتبع در مقالات حقوقی عربی به این باور رسیده‌اند؛ این عدم توجه در حوزه موضوعی شهادت بر شهادت یا با وضع موردی از عسر و حرج یا احتیاج شدید به اثبات در مسائل جنایی، نشان از تأثیر دو رکن در مسائل کیفری دارد؛ نخست آنکه به تشخیص قاضی واگذار شده که احراز مشقت شدید و یا بررسی و حل موضوع به نحوی ضروری باشد که تشخیص دهد شهادت سماعی در اینجا کاربرد دارد؛ دوم آنکه در مسائل بگرنج به فحوی فقهی اهل سنت در مواردی که تابع فقه مالکی هستند، اکتفا شده است؛ چه اینکه در فقه مالکی و ظاهری و اقوی در فقه شافعی (در مسئله قذف و

۱. للقاضی الجنائی الأخذ بروایة ینقلها شخص عن آخر. متی رأی أن تلك الأقوال قد صدرت منه حقیقه و کانت تمثل الواقع فی الدعوی.

قصاص)، حوزه موضوعی برای شهادت سمعی یا همان شهادت بر شهادت قائل نیستند. بلکه تمامی موضوعات را از باب نیاز شدید و یا حرج در اثبات موضوع و همچنین تشخیص قاضی محکمه سبب پذیرش شهادت بر شهادت در اموری که مبنای حق الناس نیز دارند به طریق اولی می شود. اما در قانون امارات و مصر و سودان به جهت تبعیت از فقه حنفی و همچنین احتیاط تنها در مسائلی که نفع عام دارد مثل وقف و یا با تداوم و صحت نسل همانند دعاوی نسب، شهادت بر شهادت را می پذیرند. هرچند در کشورهای ذکر شده نیز در نهایت تشخیص پذیرش یا عدم پذیرش را به قاضی محکمه واگذار کرده اند. از طرفی در قانون کویت به نص قانونی در رابطه با شهادت بر شهادت یا شهادت سمعی اشاره ای نشده است و در چنین مواردی به فقه اهل سنت و مشهور آنان مراجعه می کنند (سنهوری، ۲۰۰۲ م، ج ۲: ۳۱۳). با همه این تفاسیر سنت این پژوهش، تعیین حکم بر پایه بنیان های فکری و اسنادی یک مسئله است که بدان اشاره شد. بنابراین لزوم تبعیت از مبنا در تعیین حکم امری انکار ناپذیر است و چنان که از شهرت فقه فریقین برمی آید و لزوم قاعده عقلی نیز چنین است، مسئله کذب به جهت ارتباط با حیثیت فرد مقذوف و همچنین جریان در السنه، قهراً داخل در عسر و حرج است که نیاز است همانند قصاص در مواردی که دلیلی جز شهادت بر شهادت در اثباتش نیست، مورد پذیرش قرار گیرد. البته منظور ما شهادت سمعی است که راوی و گوینده آنکه کذب دیگری را شنیده، مشخص باشد و در تفاوت میان تداول در السنه غیر معین و معین، وجه تمیز احکام صادره است.

۵. وجه اماره بودن شهادت بر شهادت در اثبات

در مورد پذیرش شهادت ثانوی به عنوان یک اماره قضایی صحبتی به میان نیامده است. ولی با جست و جو در منابع و متون فقهی، چه در فقه اهل سنت و چه در فقه شیعه به دنبال یافتن پاسخی مناسب برای این مقوله هستیم. در حقیقت اگر شهادت بر شهادت با رعایت ضوابط شرعی آن از جمله نصاب عدلین، مستقر نشده باشد، باز هم جهت روشن شدن قضیه قابلیت استماع و استفاده به عنوان قرینه را داراست. در این وصف اقوال شیعه و اهل سنت را از منظر می گذرانیم.

۱-۵. مصادر روایی اماره بودن شهادت بر شهادت

با مطالعات روایی شیعه تنها دو روایت ذیل را می‌توان در موضوع این مبحث مورد بررسی قرار داد.

مطابق روایت نخست: هنگامی که فرد واحدی بر شهادت فردی دیگر شهادت دهد (با اینکه نصاب شرعی رعایت نشده است) شهادت او پذیرفته می‌شود و آن نصف شهادت محسوب می‌شود و اگر دو نفر عادل شهادت دهند با شهادت آنان شهادت شاهد اصلی که فرد واحدی است ثابت می‌شود (صدوق ۱۴۱۳ ق، ج ۳: ۷۰).

مطابق روایت دوم: از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که علی علیه‌السلام شهادت ثانوی را جز با شهادت دو نفر بر شهادت یک نفر جایز نمی‌دانست (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۳: ۲۱؛ صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳: ۷۰).

بر اساس این دو روایت شهادت بر شهادت در صورت رعایت نصاب به‌طور کامل با احکام و آثار خود محقق می‌شود. اما اگر نصاب در آن رعایت نشود با احراز سایر شرایط که موجب پذیرش شهادت می‌شود، نهایتاً به عنوان نصف شهادت مورد پذیرش قرار می‌گیرد و منظور از آن روشن است. شهادت نصف در فقه و حقوق ما مورد شناسایی قرار نگرفته است. تنها فرض مکمل این جمله اعتبار شناسی به عنوان مادون دلیل است که همان قرائن و امارات هستند.

در کتب فقهی راجع به اماره بودن شهادت بر شهادت فرد واحد صحبتی به میان نیامده است. اما در باب تعداد شهود و نصاب در شهادت بر شهادت از فرضی صحبت شده که شهادت دو نفر را سبب اثبات شهادت شاهد اصل می‌داند و با ظهور قرینه بودن آن و عدم رد کلی شهادت واحد بر واحد نشان از اقدردن اثباتی شهادت واحد به عنوان مادون دلیل شرعی ولی در اقل مراتب به عنوان قرینه و اماره را دارد نه اینکه کلاً مردود باشد، زیرا رد یک فرض نیاز به دلیل دارد که در اینجا دلیل موجود نیست و حتی قرینه مثبت هم بر عدم رد شهادت فرد واحد وجود دارد (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۶: ۲۴۹). از آن جمله است روایت زیر:

زمانی که فردی، بر شهادت فردی دیگر شهادت دهد، به عنوان نصف شهادت پذیرش می‌شود و اگر دونفر بر شهادت فردی شهادت دهند، بوسیله آنها شهادت فرد واحد ثابت می‌شود.

۱. «و ان شهد شاهد علی شهادة أدهما و شاهد آخر علی شهادة الآخر لم یثبت بهذه الشهادة ما شهدا به».

(صدوق، ۱۴۱۳ ق، ج ۳: ۶۷)^۱.

مطابق آنچه بیان شده، شهادت بر شهادت فرد واحد چنان که در فرض رعایت نصاب سبب اثبات شهادت می شود عدم رعایت نصاب را سبب عدم اثبات شهادت اصل می داند و از عدم پذیرش آن صحبتی از آن به میان نیامده است و به قرائن که همان نص و روایت است پذیرش شهادت فرد واحد به عنوان یک اماره یا قرائن مثبت استنباط می گردد و تعبیری را در فقه پیدا نکردیم که مخالف بیانات فوق باشد.

۲-۵. وضع قانونی اماره بودن شهادت بر شهادت

در ماده ۱۲۵۸ امارات به عنوان یکی از دلایل اثبات دعوا معرفی شده و خود در زمره دلایلی است که حجیت و اعتبار شرعی و قانونی دارد. در قانون مجازات نیز در ماده ۲۱۱ مستندات علم قاضی قرائن و امارات معرفی شده اند که قاضی باید صراحتاً مستند علم خود را در حکم ذکر کند. در تبصره ماده فوق اظهارات مطلعان، تحقیقات محلی و معاینه محل، به عنوان مصادیق تمثیلی قرائن و اماراتی بیان شده اند که می توانند مستند علم قاضی قرار بگیرند پس به طریق اولی اظهارات شاهدهی که صداقت و راست گویی او محرز باشد ولی تنها یک شاهد باشد و یا آنکه در شهادت بر شهادت تنها فردی بوده که به هنگام مرگ شاهد اصل واقعه را از زبان او شنیده است، اگر به طور کلی بخواهیم آن را نادیده بگیریم تضييع حقوق زیادی را به دنبال خواهد داشت. پس شهادت بر شهادت نیز در صورت عدم رعایت نصاب یعنی شهادت واحد بر واحد و هم-چنین عدم اعتبار یکی از دو شهود ثانیه و اعتبار یکی از آن ها و مواردی از این قبیل، می تواند از قرائن مثبت و امارات بینی باشد که قاضی نسبت به آن اقناع وجدانی پیدا کرده و در ضمیر خود به صدق و درستی گفتار وی ایمان دارد.

فرجام سخن

قذف از جمله جرائمی است که مجازات آن تنها از باب نقص حدود الهی نیست، بلکه ماهیت قذف دو وجهی است؛ یعنی به موازات نقص حدود الهی و حتی بالاتر از آن حقوق

۱- قَالَ الصَّادِقُ ع «إِذَا شَهِدَ رَجُلٌ عَلَى رَجُلٍ فَإِنَّ شَهَادَتَهُ تُقْبَلُ وَ هِيَ نِصْفُ شَهَادَةٍ وَ إِنْ شَهِدَ رَجُلَانِ عَدْلَانِ عَلَى شَهَادَةِ رَجُلٍ فَقَدْ ثَبَتَ شَهَادَةُ رَجُلٍ وَاحِدٍ».

انسان‌ها مورد تعرض قرار می‌گیرد که جامع فقه اسلامی معتقد بر غلبه جنبه حق‌الناسی نسبت به جنبه حق‌اللهی آن است. در نظام تقنینی ایران، فراتر از تغلیب ذکر شده، مبنای قذف حق‌الناس مطلق ذکر شده است که در تحلیل پژوهش جاری مطالعه قرار گرفت. مسئله اثبات حد قذف با شهادت ثانوی در برزخ بنیادگرایی و ظهور اجتهاد حقوقی قرار گرفته است که ماده ۱۸۹ ق.م.ا را در تعارض با ماده ۲۵۵ و ۲۲۰ همان قانون و ماده ۲۳۱ ق.آ.د.م. قرار داده است. جهت اثبات نظریه صحیح، بررسی همه‌جانبه موضوع جز از طریق بررسی تطبیقی با فقه اهل سنت میسر نبود. با بررسی به عمل آمده مشخص شد که در فقه اهل سنت نیز اگرچه اختلاف میان سه فرقه ظاهری و مالکی و شافعی با دو فرقه حنفی و حنبلی وجود دارد. لذا به ترتیب مبنای معرفتی شده ظاهری و مالکی، صدق اطلاق شهادت به معنای عدلین بر شهود ثانوی و اطلاق حق‌الناس بر شهادت ثانوی است؛ از این رو همانند اقلیت شیعه همانند شیخ طوسی، فخر المحققین، صاحب ریاض و صاحب جواهر و ملا احمد نراقی و مطابق صریح قانون، نظر بر تغلیب جنبه حق‌الناسی قذف و حمایت از فرد محصن دارند. در مخالفان از جمله حنابله آنچه مبنا قرار گرفته است لزوم اتحاد طریق میان کتابت قاضی و شهادت ثانوی است که آن‌ها را بر نظر مبنی بر عدم پذیرش سوق داده است؛ در حالی که در فقه شیعه اکثریت قریب به اتفاق، اعتباری برای کتابت قاضی قائل نیستند تا از این ملاک استفاده شود و مبنای دیگر فقه حنبلی که لزوم احتیاج امور مسلمانان به شهادت ثانوی است، همسو با فقه شیعه و از این جهت ملاک مورد استفاده می‌تواند مبنای صحت نظریه باشد. آنچه در حنفی ذکر شده نیز متزلزل است، زیرا از یک طرف لزوم تدرء‌الحدود با شبهه را شامل قذف نیز می‌داند و از طرفی جنبه حق‌الناسی آن را غالب معرفی می‌کند. در این دوگانگی که البته با شدت کمتری در قانون جاری ایران نیز به چشم می‌خورد راهکار ما استفاده از مبنای حکم است. لازم به ذکر است که مقنن اصولاً مبنای خود را بیان نمی‌کند و از این روست که در استفاده از اطلاق ماده ۲۳۱ ق.آ.د.م. به مبنای آن اشاره نشده است؛ اما وقتی بیان شد، دیگر عدول از آثار آن وجهی ندارد. با بررسی‌هایی که انجام شد متوجه شدیم حتی در فقه در اغلب بیاناتی که مبنای حکم به دنبال اثر آن ذکر شده نشان از تزلزل افکار در جمع‌بندی و اتقان آن ماهیت دارد. پس مبنای مشهور ذکر شده در صحت نظریه شامل: ۱. تغلیب جنبه حق‌الناسی قذف؛ ۲. لزوم احتیاج حفظ روابط مسلمین به قدرت اثباتی شهادت ثانوی؛ ۳. عدم ذکر صریح حد قذف و تغلیب جنبه حق‌الناسی آن در قانون؛ ۴. جلوگیری از تعطیل شدن و تعارض قوانین (مورد خاص ماده-

۲۳۱ق.آ.د.م.) و همسو بودن اطلاق ماده ۱۵۳ قانون سابق مجازات با ماده ۲۳۱: ۵. قدرت اثباتی ثانوی شهادت بر شهادت یعنی ادخال در قرائن مثبتة و علم قاضی و ۶ لزوم حفظ حرمت اشخاص و جلوگیری از تعدی به حقوق فرد محصن یا محصنه می باشد. بنابراین اصلاحات پیشنهاد شده در این پژوهش، توجه به مبنای حکم است نه اینکه حکم اجتهاد حقوقی باشد که از ظاهر ماده ۱۸۹ ق.م.ا چنین رویکردی متبادر می شود. اما این تبادر از آن جهت حقیقی نیست که قرینه مقابل آنست. از طرفی هم دلیل بر رد این تبادر در شرع موجود است و به این ظهور نباید اعتماد کرد، همچنین است وضعیت اطلاق گرفتن از ماده ۱۸۹ که در تقابل با دلیل رد و ثانویه بودن آن است. از این رو اصلاح ماده ۱۸۹ و ۲۵۵ به صورت ذیل پیشنهاد می شود:

ماده ۱۸۹ ق.م.ا، تبصره ۳ ماده ۱۸۸ ق.م.ا: حدود محض الهی با شهادت بر شهادت اثبات نمی شود.

ماده ۱۸۹ ق.م.ا: اگرچه حدود محض الهی با شهادت بر شهادت قابل اثبات نیست ولی اسقاط حدود و همچنین سایر آثار مترتب بر احتیاط مثل نشر حرمت به سبب شبهه در وقوع زنا یا محصنه یا محصن و بازپس گیری مالی که در ید متهم به سرقت حدی ثابت نشده است با نظر قاضی در مواردی که قرینه ظهوری ندارد و در مواردی که قرینه دارد، استقرار می یابد.

ماده ۲۵۵ ق.م.ا: به جهت تغلیب جنبه حق الناسی حد قذف، تعقیب و اجرای مجازات قاذف منوط به مطالبه شاکی است و در صورت گذشت شاکی در هر مرحله، حسب مورد تعقیب، رسیدگی و اجرای مجازات موقوف می شود.

دلایل توجیهی

- این که تبصره ۳ ماده ۱۸۸ به جای ماده ۱۸۹ آمده اول بدان سبب است که حکم فوق استثنایی بر اصل ماده ۱۸۸ است و در عرض دو تبصره دیگر از جمله مواردی استثنای آن باشد تا از شبهه اطلاق گیری آن جلوگیری شود. همچنین اینکه تنها حدود محض ذکر شده است از این جهت است که حدودی که جنبه اشتراکی و حق الناس را در پی دارند، سبب تضييع حق و اجرای عدالت می شود که در پاره ای از موارد احیای قدرت علم قاضی در این مورد می تواند راهگشا باشد.
- این که در ماده ۱۸۸ تعزیرات نیامده است، به جهت اختلاف جدی است که با مبانی جرم انگاری آن وجود دارد؛ چه اینکه بما یراه الحاکم است و در زمره علم قاضی است، چگونه می توان

تعطیلی جمع‌گیری از تعدیات به حقوق عام و خاص را از گذرگاه شهادت ثانوی حذف کرد و این همان جلوگیری از تضییع حقوق عامه و مشقت‌بار بودن و ضرر عظیم که در فقه شهرت یافته است را در پی دارد.

۳. این که ماده ۱۸۹ تذکر می‌دهد آثار دیگر حدود ثابت می‌شود، اول به جهت اتفاق فقهی در این مسئله است. حتی در حد شهرت بالا هم نیست بلکه مطلق فقهای اسلام قائل بر جریان آثار ما سوی الحد در مواردی که اصل حد به سبب شبهه نمی‌تواند اجرا شود دارند.

۴. مسائلی مثل اوقاف عامه و احیای حقوق از دست رفته افرادی که نتوانستند مجرم بودن متهم را ثابت کنند ولی قرائن بر وقوع جرم علیه آن‌ها موجود است، تنها رعایت احتیاط در حد را واجب داشته و نه اینکه دست قاضی در تعزیر هم بسته باشد.

۵. در ماده ۲۵۵ از این جهت غلبه حق‌الناس ذکر شده که نخست، مطابق جامع فقه اسلامی است و دوم، شبهه تعزیر منصوص شرعی بودن را القا می‌کند که نیاز به بررسی دقیق آیات و روایات و نظرات علمای تراز اول فقه اسلامی را می‌طلبد؛ از طرفی ابقای شاکی در ماده مذکور جهت امکان مطالبه و اعاده حیثیت از متوفی مقذوف می‌باشد.

در مورد اثبات تعزیر به واسطه شهادت بر شهادت به جهت گستردگی موضوع نیاز است تا در پژوهشی جداگانه مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد؛ ولی به طور اجمالی رهیافتهای این پژوهش نشان از عدم کفایت دلایل مبنی بر عدم اثبات تعزیر بواسطه شهادت بر شهادت دارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

منابع

رتال جامع علوم انسانی

الف. فارسی

- حیاتی، علی‌عباس (۱۳۹۰) **آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی**، تهران: نشر میزان.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۷) **آیین دادرسی مدنی**، ج ۳، تهران: انتشارات دراک.
- عسگری، علیرضا، میرداداشی، سید مهدی، کشاورز، علی (۱۳۹۹) «بررسی اصالت در قلمرو موضوعی پذیرش شهادت بر شهادت در تحلیل نظام حقوقی ایران و فقه اهل سنت»، **مطالعات فقهی و فلسفی**، سال یازدهم، شماره ۴۱، صص ۱۵-۱.
- علوی، سید جعفر و رضوانی، غلام حیدر (۱۳۹۸) «بررسی نظریه مشهور در شهادت بر شهادت»، **آموزه‌های فقه مدنی**، دوره ۱۱، شماره ۲۰، صص ۱۷۸-۱۵۳.

کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۸) **اثبات و دلیل اثبات**، ج ۲، تهران: نشر میزان.
 کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۸) **قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی**، تهران: نشر دادگستر.
 کریمی، عباس (۱۳۸۶) **آیین دادرسی مدنی**، تهران: انتشارات مجد.
 مهاجری، علی (۱۳۸۰) **مبسوط در آیین دادرسی مدنی**، ج ۲، تهران: گنج دانش.

ب. عربی

ابن مازه بخاری، محمود ابن مازه حنفی (۱۴۲۴) **المحیط البرهانی فی الفقه النعمانی**، ج ۸، بیروت: دارالکتب العلمیه.

الدمشقی، ابن عابدین (۱۴۱۲) **رد المحتار علی الدر المختار**، ج ۵، بیروت: دارالفکر.
 ابن نجیم المصری، زین الدین (بی تا) **البحر الرائق**، ج ۷ و ۱۸، بیروت: دارالکتب الإسلامی.
 اردبیلی (مقدس اردبیلی)، احمد ابن محمد (۱۴۰۳) **مجمع الفائدة و البرهان**، ج ۱۲، قم: انتشارات اسلامی.

أسیوطی، محمد بن أحمد (۱۴۱۷) **جواهر العقود ومعین القضاة**، ج ۲، بیروت: دارالکتب العلمیه.
 اصفهانی (فاضل هندی)، محمد ابن حسن (۱۴۱۶) **كشف اللثام و الإبهام**، ج ۱۰، قم: انتشارات اسلامی.

أصبحی المدنی، مالک بن أنس (بی تا) **المدونة الكبرى**، ج ۱۲، بیروت: موقع الإسلام.
 العبادی الیمنی، أبوبکر بن علی (بی تا) **الجوهرة النيرة**، ج ۵، بیروت: موقع الإسلام.
 الأزهری المالکی، أحمد بن بن سالم (۱۴۱۵) **الفواکه الدوانی علی رسالة ابن أبي زيد القيروانی**، ج ۷، بیروت: دارالفکر.

القرافی، أبو العباس أحمد بن إدريس (۱۹۹۴) **الذخيرة**، ج ۱۰، بیروت: دارالغرب.
 المزنی، إسماعیل بن یحیی (۱۴۱۰) **مختصر المزنی**، بیروت: دارالمعرفة.
 اندلسی، ابن حزم (بی تا) **المحلی**، ج ۹، دمشق: دارالفکر.
 بغدادی (ماوردی)، علی بن البصری (۱۴۱۹) **الحاوی الكبير فی فقه مذهب الشافعی**، ج ۱۷، بیروت: دارالکتب العلمیه.

بهوتی، منصور بن یونس (بی تا) **الروض المربع شرح زاد المستقنع**، ج ۱، المملكة العربیة السعودیة: دارالمؤید.

ثعلبي البغدادي، عبد الوهاب بن علي بن نصر (١٤٣٠) **عُيُونُ الْمَسَائِلِ**، بيروت: دار ابن حزم.
جَلَاب المالكى، عبيدالله بن الحسين بن الحسن (١٤٢٨) **التفريع في فقه الإمام مالك بن أنس**، ج ٢، بيروت: دارالكتب العلمية.

حجاوى، شرف الدين موسى أبو النجاء، **الإقناع**، ج ٤، بيروت: دارالمعرفة.
حَلَى (ابن ادريس)، محمد بن منصور (١٤١٠) **السرائر الحاوى**، ج ٢، قم: انتشارات اسلامى.
حَلَى (محقق)، جعفر ابن حسن (١٤٠٨) **شرائع الإسلام**، ج ٤، قم: مؤسسه اسماعيليان.
حَلَى (محقق)، جعفر ابن حسن (١٤١٨) **مختصر النافع**، ج ٢، قم: مؤسسه المطبوعات الدينيه.
حَلَى (علامه حلى)، حسن بن يوسف (١٤١١) **تبصرة المتعلمين**، ج ١، تهران: نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى.

حَلَى (علامه حلى)، حسن بن يوسف (١٤٢٠) **تحرير الأحكام (ط- الحديثه)**، ج ٥، قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام.

حَلَى (فخرالمحققين)، محمد بن حسن (١٣٨٧) **إيضاح الفوائد**، ج ٤، قم: مؤسسه اسماعيليان.
خمينى موسوى، روح الله (١٤٢٩) **تحرير الوسيله**، ج ٢، قم: دارالعلم.
خوانسارى، سيداحمد (١٤٠٥) **جامع المدارك**، ج ٦، قم: مؤسسه اسماعيليان.
رحيبانى، مصطفى بن سعد بن عبده (١٤١٥) **مطالب أولى النهى فى شرح غاية المنتهى**، ج ٦، بيروت: المكتب الإسلامى.

رومى (البابرتى)، محمد بن محمود (بى تا) **العناية شرح الهداية**، ج ٧، بيروت: دارالفكر.
رويانى، عبدالواحد بن إسماعيل (٢٠٠٩) **بحر المذهب**، ج ١٤، بيروت: دارالكتب العلمية.
سرخسى، محمد بن أبى سهل (١٤١٤) **المبسوط**، ج ١٦ و ١٧، بيروت: دارالمعرفة.
سعدى المالكى (عبدالله المالكى)، أبو محمد (١٤٢٣) **عقد الجواهر الثمينه**، ج ٣، بيروت: دارالغرب.
سُغْدَى، أبو الحسن على بن الحسين (١٤٠٤)، **التنف فى الفتاوى**، ج ٢، بيروت: مؤسسه الرساله.
سنيكى، زكريا بن محمد بن زكريا الأنصارى (بى تا) **أسنى المطالب فى شرح روض الطالب**، ج ٤، بيروت: دارالكتاب الاسلامى.

سنهورى، عبد الرزاق أحمد (٢٠٠٢) **الوسيط فى شرح القانون المدنى الجديد**، ج ٢، بيروت: داراحياء التراث العربى.

شاشى القفال، أبو بكر محمد بن أحمد (١٩٩٨) **حليه العلماء فى معرفه مذاهب الفقهاء**، ج ٨،

المملكة الأردنية الهاشمية: مكتبة الرسالة الحديثة.

شعرانی، ابوالحسن (۱۴۱۹) تبصرة المتعلمين، ج ۲، تهران: منشورات إسلامیة.

شیخ نظام و جماعة من علماء الهند (۱۴۱۱) الفتاوى الهندیة، ج ۳، بیروت: دارالفکر.

شافعی، محمد ابن إدريس (۱۴۱۰) الأم، ج ۶ و ۷، بیروت: دارالمعرفة.

شرفاوی، مصطفی (۲۰۱۵) شرح قانون الإثبات فی المعاملات المدنیة والتجاریة لدولة

الإمارات، دبي: معهد دبي القضائي.

شیرازی (أبواسحاق شیرازی)، إبراهيم (بی تا) المهذب، ج ۳، بیروت: دارالکتب العلمیة.

صدوق، محمد بن علی (۱۴۱۳) من لا يحضره الفقيه، ج ۳، قم: انتشارات اسلامی.

صدوق، محمد بن علی (۱۴۰۹)، من لا يحضره الفقيه - ترجمه غفاری، علی اکبر، ج ۳، تهران:

نشر صدوق.

طبرسی، امین الإسلام (۱۴۱۰) المؤلف من المختلف، ج ۲، مجمع البحوث، مشهد- ایران، اول،

۱۴۱۰ ق.

طرابلسی، قاضی عبدالعزیز (۱۴۰۶) المهذب، ج ۲، قم: انتشارات اسلامی.

طوسی (شیخ طوسی)، ابوجعفر (۱۳۹۰) الاستبصار، ج ۳، تهران: دارالکتب الإسلامیة.

طوسی (شیخ طوسی)، ابوجعفر (۱۴۰۷) تهذیب الأحكام، ج ۶، تهران: دارالکتب الإسلامیة.

طوسی (شیخ طوسی)، ابو جعفر (۱۴۰۷) الخلاف، ج ۶، قم: انتشارات اسلامی.

طوسی (شیخ طوسی)، ابو جعفر (۱۳۸۷) المبسوط، ج ۸، تهران: المكتبة المرتضوية.

طباطبایی (صاحب ریاض)، سید علی (۱۴۱۸) ریاض المسائل، ج ۱۵، قم: مؤسسه آل البيت عليهم

السلام.

عاملی (شهید ثانی)، زین الدین ابن علی (۱۴۱۰) الروضة البهیة، ج ۳، قم: کتابفروشی داوری.

عاملی (شهید ثانی)، زین الدین ابن علی (۱۴۱۳) مسالك الأفهام، ج ۱۴، قم: المعارف الإسلامیة.

عمرانی الیمنی، أبوالحسین (۱۴۲۱) البیان فی مذهب الشافعی، ج ۱۳، جده: دارالمنهاج.

عیسی شحی، عایشه (۱۴۴۱) «شهادة النقل فی الفقه الإسلامی والقانون الوضعی»، مجلة جامعة

الشارقة للعلوم الشرعیة والدراسات الإسلامیة، دوره ۱۶، شماره ۲، صص ۶۸۰-۶۵۱.

غیتابی حنفی، محمود بن أحمد (۱۴۲۰) البناية شرح الهدایة، ج ۹، بیروت: دارالکتب العلمیة.

غزالی (أبو حامد الغزالی)، محمد (۱۴۱۷) الوسيط، ج ۷، قاهره: دارالسلام.

فتوحی الحنبلی (ابن نجار)، محمد بن أحمد (۱۴۱۹) **منتهی الإرادات**، ج ۵، بیروت: مؤسسه الرسالة.

قرطبی (ابن رشد)، أبو الولید (۱۴۰۸) **المقدمات الممهدات**، ج ۲، بیروت: دارالغرب.

قیروانی، عبدالله بن عبد الرحمن النفیزی (۱۹۹۹) **النّوادر والزّیادات علی ما فی المدوّنة**، ج ۸، بیروت: دارالغرب الإسلامی.

کاسانی، أبوبکر بن مسعود بن أحمد (۱۴۰۶) **بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع**، ج ۶، بیروت: دارالکتب العلمیه.

کلینی، ابوجعفر، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷) **الکافی (ط - الإسلامیة)**، ۸ جلد، تهران: دارالکتب الإسلامیة، تهران.

کلینی، ابوجعفر، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹) **الکافی (ط - دارالحديث)**، ۱۵ جلد، قم: دارالحديث للطباعة و النشر.

کلودانی، محفوظ بن أحمد بن الحسن (۱۴۲۵) **الهدایة علی مذهب الإمام أحمد**، ۱ ج، کویت: مؤسسه غراس للنشر والتوزیع.

کلیپایگانی، سید محمد رضا (۱۴۱۳) **کتاب القضاء**، ج ۱، قم: دارالقرآن الکریم.

مجلسی (علامه مجلسی)، محمد باقر (۱۳۷۲) **بحار الأنوار**، ج ۲۷، بیروت: داراحیاء التراث العربی. مرغینانی، علی بن أبی بکر بن عبد الجلیل الفرغانی (بی تا) **الهدایة فی شرح بداية المبتدی**، ج ۳، بیروت: داراحیاء التراث العربی.

مرداوی دمشقی، علی بن سلیمان (۱۴۱۹) **الإنصاف فی معرفة الرّاجح من الخلاف علی مذهب الإمام أحمد بن حنبل**، ج ۱۲، بیروت: داراحیاء التراث العربی.

مقدسی (ابن قدامه)، عبدالله بن أحمد (۱۴۱۴) **الکافی فی فقه**، ج ۴، بیروت: دارالکتب العلمیه.

مقدسی (ابن قدامه)، عبدالله بن أحمد (۱۳۸۸) **المغنی**، ج ۱۰، قاهره: مکتبه القاهرة.

نراقی، مولی احمد (۱۴۱۵) **مستند الشیعة**، ج ۱۸، قم: آل البيت علیهم السلام.

نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴) **جواهر الکلام**، ج ۴۱، بیروت: داراحیاء التراث العربی.

نمری القرطبی، یوسف بن عبدالله (۱۴۰۰) **الکافی فی فقه أهل المدینة**، ج ۲، المملكة العربیة السعودیه: مکتبه الرياض الحدیثه.

نوری، میرزا حسین (۱۴۰۸) **مستدرک الوسائل**، ج ۱۷، بیروت: آل البيت علیهم السلام.

نووی، أبوزکریا یحیی بن شرف (۱۴۱۲) روضه الطالبین و عمدۀ المفتین، ج ۱۱، بیروت: المكتب الإسلامي.

نووی، أبوزکریا یحیی بن شرف (۱۴۱۲) المجموع شرح المهذب، بیروت: دارالفکر، جلد ۲۰.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی